

گزارش راهپیمایی در حمایت از مبارزات مردم عرب بروکسل 06-02-2011

ساعت 14 در برابر ایستگاه قطار شمالی مردم آماده حرکت می شدند. مهاجرین عرب عمدتاً مراکشی - فلسطینی - تونسی - مصری و ... که در قالب گروه ها و سازمان های عربی آمده بودند، مهاجرین عرب زبان دیگری که نسل دومی و سومی بودند به همراه احزاب و سازمان های چپ، اومانیست و چند نهاد ضد جنگ و ... از بلژیک همه و همه در میدان بزرگ جلوی ایستگاه راه آهن شمالی گرد آمده بودند. کمیته جوانان بلژیک نیز با پلاکارد سرخ "انقلاب تنها راه رهایی" به زبان فرانسه و فارسی حاضر شده بود. شور و شعف فراوانی در بین مردم حاضر در میدان به چشم می خورد. به رفقای عرب مان تبریک می گفتیم. اوضاع را پرس و جو می کردیم. بیانیه ها و تکست های مختلف بین جمعیت توزیع می شدند و مردم با حرارت از تحولات جاری حرف می زدند. حضور زنان و دختران دانش آموز بسیار چشمگیر بود. مردم از ملیت های مختلف و حتی کشورهای مختلف عربی در کنار هم بودند و پر امید در تدارک تظاهرات. هر کس چه سازمان یافته و چه سازمان نیافته با شعار یا پلاکاردی حضور داشت. مردم عادی خیلی بیشتر از خلاقیت هایشان بهره برده بودند و شعارهای مردم مصر و تونس و یا دیگر کشورهای عربی را آورده بودند. مادر و پسر کوچک فلسطینی با خودکار روی یک تکه مقوای بزرگی شعار نوشته بودند و با کمک هم و با اختلاف قدی که داشتند تا انتهای تظاهرات شعارشان را با لبخند حمل می کردند. تعدادی از زنان بلژیکی و مهاجر با نوزادان کوچک در هوای سرد کنار دیگران بودند. دختران جوان عرب روی صورت هایشان پرچم تونس را نقاشی کرده بودند و با اعتماد به نفس دست در دست هم شعار می دادند و کنجکاوی عکاسان و خبرنگاران را با دادن شعارهای رادیکال و نشان دادن عکس دختری از تونس اغنا می کردند. ظاهراً دختران و زنان



عرب در تکرار شعارها و شعار دادن در دسته های کوچک فعال تر بودند و مردان جوان در دسته های بزرگ تر گرد آمده بودند و با موزیک و کنترل سازمان دهندگان شعار می دادند و از همان ابتدای تظاهرات کاملاً مشخص بود تنش زیادی در بین آن ها وجود دارد. عده ای از مردان جاافتاده تر سر در گوش هم برده و اوضاع را تحلیل می کردند. شعارها به زبان فرانسه برای همه ملموس بود ولی وقتی مردم با حرارت به زبان عربی شعار می دادند بلژیکی ها و دیگران فقط با لبخند

تأیید می کردند و کنجکاوانه از جوان تر ها معنای شعارها را جویا می شدند، ما هم با همان چند سال زبان عربی که در آموزش مدارس اسلامی خوانده بودیم سعی می کردیم شعارها را با آنان تکرار کنیم و در چند مورد به رفقای بلژیکی هم آموزش می دادیم که تلفظ عجیب و تلاشمان موجب خنده جوانان عرب بود. عکس ضربدر خورده ی مبارک دست به دست می شد و چند باری به آتش کشیده شد. در ترکیبی از شور و خشم، همدلی و نگرانی هم گام شدیم و شاید ما (کمینه جوانان ایرانی) از همه بیشتر در انتظار دیدن نیروهای سازمان یافته اسلامی بودیم؟!!

جمعیت در حال حرکت شعارهای زیبایی سر می داد:

مبارک باید برود!

مبارک برو گم شو!

"ثوره، ثوره حتی النصر" به معنی "انقلاب، انقلاب تا پیروزی"

"الشعب یرید، اسقاط النظام" به معنی "مردم سقوط حکومت را می خواهند"

دیکتاتور برو! برو!

هیئات من الذله!

از تونس، از مصر، فلسطین، مراکش، لبنان، ایران، افغانستان و ... بساط ظلم و ستم برچیده باد!

مبارک، جنایتکار!

و شعار های زیبای دیگری به عربی

از آن جا که صف طولانی تظاهرکنندگان توسط نیروهای مختلفی ارگانیزه شده بود، هر بخش شعارهای خاصی می داد و در عین حال با تعویض شعاردهنده گان همبستگی خود را نیز حفظ می کردند. در بخشی تقریباً در میانه صف، گروهی از زنان فلسطینی بودند که ما همیشه در تظاهرات ضد اسرائیلی آن ها را دیده بودیم. این جمع از ابتدا تا انتهای مسیر بی وقفه و پرحرارت شعار می داد و به زبان عربی و فرانسه تمام خلق ها و ملل را خطاب قرار می داد. از آن جا که همه آنها زن بودند (با حجاب و بی حجاب) و شعارهای انترناسیونالیستی سر می دادند بسیار مورد توجه بودند. پلاکارد سرخ ما و شعار انقلابی اش نیز دایماً توسط دوربین های تلویزیونی را جلب می کرد و پوشش داده شد و مهم تر این که مورد پرسش جمعیت عرب اطراف مان قرار می گرفتیم. از ایران می پرسیدند. اینکه اوضاع مصر برای ما چگونه است. از این که در جمع شان بودیم خوشحال می شدند. ما نیز می دانستیم که با موضع گیری همیشگی رژیم ایران، باید صدای دیگری را از ایرانیان به آن ها برسانیم. صدای مبارزه انقلابی مردم با دیکتاتوری حاکم چه در ایران و چه در مصر و تونس.

مثلاً یک بار مردی عرب با پرسش محتاطانه و نگران جلو آمد از یکی از ما پرسید منظورت از این انقلاب چیست؟! گفتیم: "انقلاب مردم مصر و کشورهای عربی و ایران! ما ایرانی هستیم." گفت: "فهمیدم فارسی است اما منظورتان انقلاب اسلامی که نیست؟! خندیدیم و با اشاره به لباس های سرخ مان گفتیم: هرگز! هرگز! تجربه ی تلخ سی ساله مان را برای کسی نمی خواهیم و اتفاقاً این جا آمدیم به شما هم بگوییم مواظب اوضاع باشید و ... نفس راحتی کشید و در کنارمان ایستاد و شروع کرد به زبان عربی به پرسش در مورد ایران و زبان فارسی توضیح دادن.

در طول مسیر بحث و جدل با مردم عرب بسیار عالی بود. درس های زیادی می شد از مبارزه و پایداری مردم گرفت. مردمی که در صف تظاهرات هم تقسیم شده بودند. بخش های ابتدایی برگزار کنندگان و نیروهایشان بودند. سپس مردم عادی و عمدتاً ناسیونالیست و بخش های انتهایی نیز گروه های سیاسی مختلف که برگزارکننده نبودند. مردم شاد بودند و سعی می کردند به هم انرژی بدهند. این که ما را به عنوان ایرانی در جمع خود می دیدند برایشان جالب بود و به سرعت وارد بحث می شدند.

در قسمتی از مسیر ما به کناره صف رفته و با بلند کردن پلاکارد خود هم در شادی مردم شریک می شدیم و هم پیام خود را به آنها اعلام می کردیم که لبخند و دستان آن ها نوید آرزوهای دور و باورهای واقعی شان بود. درست در سمت مقابل ما دو فرد (یک بلژیکی و یک عرب) با لباس چریک های القاعده، یکی پرچم سیاه لاله الله در دست و دیگری پلاکاردی که بر روی آن نوشته شده بود: راه رهایی، شریعت!!! جمعیت با خشم انزجار خود را از دیدن این افراد اعلام می کرد و با سردادن شعارهای مختلف انتخاب دیگر خود را به آن ها اعلام می کرد. زنان محجبه زیادی را دیدیم که با خشم و به زبان عربی بر این دو تن فریاد می زدند. ما جای خود را عوض کردیم و به سمت دیگری رفتیم. با عبور صف تظاهرات از برابرمان به عکس گرفتن و همراهی مردم و شعارها پرداختیم. گروه کوچکی شاید کمتر از 10 نفر، با پرچم "لااله الاالله، محمد الرسول الله" و شال های سبز از برابر ما گذشتند که به سبک شیعیان شروع به سینه زنی کردند و فریاد یا حسین سردادند. فهمیدیم که اعضای "حزب الله" هستند. ما فوراً شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "مرگ بر خامنه ای" را به فارسی سر دادیم و اول چندتایی فکر کردند داریم از جمهوری اسلامی دفاع می کنیم لبخند زدند اما بلافاصله اوضاع عوض

شد. مسئول ریش بلند و هدایت کننده ی آن ها به فارسی به ما گفت که نگویید مرگ! خامنه ای رهبره! ما بلندتر و خشمگین تر شعار "مرگ بر خامنه ای دادیم" چند تایی از خبرنگارها جمع شدند و حاج آقا به فارسی فریاد می زد: "گم شوید!" ما با تعجب شعارهای دیگری دادیم و جمعیت اطراف نیز متوجه این برخورد شده بود. آن ها تقریباً همه شان به فارسی به ما ناسزا گفتند و شعارهایی در حمایت از "اسلام، خامنه ای و ... " می دادند و در این بین افرادی از سوی آن ها ما را تهدید کردند که با حمایت سایر رفقای کمونیست بلژیکی که ما را ساپورت کردند اوضاع به حالت عادی بازگشت.

زیاد طول نکشید که جلوتر همان بلژیکی مسلمان را با پرچم سیاه "لا اله الا الله" دیدیم که در حال بحث با زن جوانی بود که بچه ی نوزادش را در سینه داشت و بلژیکی مسلمان با تهدید و خشونت با او حرف می زد و جالب اینکه وعده ی حکومت اسلامی در بلژیک را می داد؟؟!! رفیق زن کمینته هم مداخله کرد و به انگلیسی گفت که تو دیگر حرف نزن ما به اندازه کافی تجربه ی حکومت اسلامی داریم. تجربه ی ایران برای همه ی دنیا کافی است. بلژیکی مسلمان که حریف جدیدی یافته بود دریده تر دفاع می کرد و اوضاع حادثه شد. زن جوان و رفیق ما از نزاع خارج شدند ولی سایر رفقای بلژیکی از ما خواستند که ادامه نزاع را به آن ها بسپاریم چون آن ها ما را تهدید به مرگ می کردند و مسلماً در صورت درگیری، پلیس برخورد متفاوتی با ما می کرد. زن جوان از حمایت به موقع رفیق مان تشکر کرد و فهمیدیم لبنانی است و آنارشیتست. رادیکال و مسلط از حقوق مردم عرب دفاع می کرد و از تجربه ی ایران با اطلاع بود، اما فکر می کرد قدرت گرفتن اسلام گرایان مثل رأی گیری به تعداد طرفداران شان مربوط است. اگرچه در خیلی از موارد با هم اتفاق نظر داشتیم اما او رابطه مذهب مردم و ایدئولوژی طبقات حاکم را نمی فهمید. سرخوش از پیدا کردن همدیگر بحث عمیق تر را به خارج از میدان نزاع موکول کردیم.

اما زیاد از هم دور نشده بودیم که دختر با حجاب و خجالتی که گویا شاهد درگیری قبلی ما بود، نزدیک شد و پرسید شما از خامنه ای متنفرید؟ گفتیم بله! گفت اما من هم از بشار اسد متنفرم! من سوریه ای هستم. شما نمی دانید که جمهوری اسلامی از اسلام سواستفاده می کند. این اسلام نیست و و ... دور جدیدی از بحث.

در بین راه برخلاف تلاش سازمان دهندگان تظاهرات بار دیگر تنش در بین راهپیمایان بالا گرفت. این بار گروهی از عرب های الجزایر (به ظاهر مترقی و سکولار) شعارهای "مبارک برو گمشو!" و ... را می دادند. ما دیدیم که گروهی از همین حزب الهی ها از پشت صف به سمت آن ها می دوند و سپس درگیری با یک جوان الجزایری!؟ وقتی جویا شدیم فهمیدیم که اسلامیت ها وارد جمع آن ها شده اند و شعار آن ها را تغییر داده اند به "کمونیست برو گمشو" و این جوان با آن ها درگیر شده بود و جالب این جا بود که همین تعداد کم از نیروهای اسلام گرا چه شیعه و چه سنی سعی در برانگیختن دیگران و ایجاد درگیری به انحای مختلف داشتند. چندین بار با پرچم های خود به سمتی که شعارهای اصلی تظاهرات داده می شد هجوم بردند تا چهره تظاهرات و شعارها را تغییر دهند و هر بار با نارضایتی اشکار مردم و تذکر بعضی نیروهای رادیکال و تعجب نیروهای سیاسی بلژیکی مواجه می شدند.

در انتهای مسیر راهپیمایی نیز در حالی که مسئولین از مردم برای حضورشان در برنامه تشکر می کردند باز هم این گروه کوچک و آن دو چریک القاعده به سمت دیگری رفته و با خواندن اذان اقامه نماز کردند. مردم عرب هاج و واج مانده بودند و بلژیکی ها نیز انگشت به دهان. زنان و مردان عرب سراسیمه از محل دور می شدند گویی تحمل دیدن این صحنه را نداشتند. نمی خواستند باور کنند که ممکن است چنین چیزی به سر خودشان بیاید. گروهی ما را نگاه می کردند. انگار می خواستند بگویند "تازه فهمیدیم شما چه می گوئید!" بخشی از برگزارکنندگان که مسلمان بودند نیز با اقامه اذان و سوره ای از قرآن همبستگی خود را با گروهی -هرچند کوچک- از تظاهرکننده گان یعنی همان مرتجعین اعلام کردند که باعث دفع سریع تر جمعیت باقی مانده شد. همه به زور و ناراضی شاهد این "دموکراسی" بورژوازی بودند. در سویی نیروهای پلیس و لباس شخصی و عرب های پلیس مخفی، در دیگر سو مرتجعینی در حال خواندن نماز، در سویی دیگر گروهی از برگزارکنندگان گیج و منگ در پیروی از دموکراسی اذان خواندند و بخش اعظم شرکت کنندگان اما در حال گریز از محل بودند و این اختتامیه ی یک تظاهرات بزرگ، انترناسیونالیستی، همدلانه و موفق مردمی بود!

چند درس و نکته از راهپیمایی امروز

اولین موردی که برای ما جالب بود حضور پرشور مردم بود و توانایی مبارزه متحدانه در کنار یکدیگر. نیروهایی از چپ و دموکرات، تا حقوق بشری و ... تا مردم عادی همراه شده بودند تا پیشروی مردم در تونس و مصر را حمایت کنند چیزی که در بین ایرانیان نادر یا نشدنی است و ما در تجربه ی سال گذشته هم آن را ندیدیم حتی در بین نیروهایی با ایده های نزدیک به هم نیز افتراق را شاهد بودیم.

با وجود تمام مشکلات و مبارزات مردم در کشورهای عربی و اینکه اکثر تظاهرکنندگان می دانستند امکان دارد این مبارزه به انحراف برود اما مردم به هیچ عنوان خشم تظاهرات های ما را نداشتند. در آکسیون هایی که در حمایت از خیزش مردم ایران می شد شرکت کنندگان ایرانی بسیار برافروخته تر و خشمگین تر بودند شاید عواملی مانند مهاجر بودن یا تبعیدی بودن، کارگر مهاجر بودن و پناهنده سیاسی و اپوزیسیون سیاسی بودن و ... و عمق سرکوب گری جمهوری اسلامی و تجربه ی شکست های قبلی از دلایل آن باشد.

نکته مهم دیگری که توجه ما را بخود جلب کرد تفاوت در فرهنگ مبارزاتی بود. با اینکه در مصر بیش از 150 تن و در تونس هم بیش از 100 تن کشته شدند و بسیاری زخمی و ... اما حتی یک عکس از جانباختگان (حتی بوعزیزی سمبل مبارزات) در بین تظاهرکنندگان نبود! و خوشبختانه حتی یک شمع هم روشن نکرده بودند و خشمگینانه یا خندان فریاد سقوط حکومت یا شعار مرگ بر دیکتاتور می دادند. این در نقطه مقابل ایرانیان است که از روز اول مبارزات خود تا کنون عکس های جانباختگان خود را بر دست دارند (که می تواند نمادین باشد) اما در این اواخر هم که فرهنگ شمع روشن کردن نیز رایج شده است. در حالیکه با گلوله سینه عزیزان مان را می شکافتند، ما مبارزات مان روز به روز از رادیکالیسم افتاد و به شمع افروزی تبدیل شد. به درجات بالایی این امر به فرهنگ مرگ پرستی ما و جا افتادن فرهنگ مذهبی عزاداری حتی در مبارزات بر می گردد و نفوذ سرعت گیرهای رادیکالیسم مردم از سوی صاحبان قدرت.

درس مهم دیگری نیز در این روز که از خیابان های قاهره و تونس جوانه می زد این بود که در جدال بین مردم و دیکتاتورهای حاکم، همیشه و در تحلیل نهایی نیرو یا نیروهایی که بیشترین سازمان یابی را دارند برنده خواهند بود. اخبار رسیده از مصر نیز گواه این است که در شرایطی که مردم سنگر التحریریه را کماکان و با جان خود حفظ کرده اند، مذاکره دولت با سران احزاب و گروه ها (خواه قانونی خواه غیر قانونی ولی سازمان یافته) آغاز شده و وارد فازهای جدید خود می شود. در جایی خواندیم درست درحالی که جوانان سنگر سازی می کردند خبر مذاکره قریب الوقوع احزاب مختلف و اخوان المسلمین با دولت مبارک در میان مردم پیچید. جوانان دانشجو نیز از میان همسنگران خود که به واقع صاحبان مبارزه و تسخیرکنندگان التحریر بودند به دنبال انتخاب کاندیدا بودند. اما فایده نداشت. سهم ها تقسیم شده است. در مصر قرار بر این است که اخوان المسلمین و البرادعی و ... با اهرم های پشت پرده با دولت مذاکره کنند و در خیابان ها نیز این جوانان باید خون دهند و سرکوب شوند. تقسیم کاملاً عادلانه است. تاریخ سرزمین اهرام ثلاثه اینچنین بوده. امروز هم در راهپیمایی بروکسل هزاران نفر در حالی شعار می دادند و می رقصیدند و آواز می خواندند که گروه های حماس و حزب الله و اخوان المسلمین و ... (کم تعداد) با سازماندهی کافی به پیشواز قدرت می روند. تصور سرخوردگی این همه زن و مرد شاد و خندان در فردای قدرت گیری یکی از این ها یا اتحادی از این مرتجعین دل آدم را می لرزاند (امروز زنی تراکت پخش می کرد: "قرارمان ساعت 17 در میدان بورس درست یک روز پس از سقوط مبارک!"). درس و جو سازمان و سازمان یافته گی، رهبری مبارزات مردم، بردن بذر آگاهی در میان مردم درسی است که هم از طرف نیروهای در قدرت کتمان و سرکوب می شود و هم از طرف نیروهایی که هر نوع رهبری و سازمان یافته گی را نفی می کنند. تکلیف با دسته اول روشن است. دشمن، دشمن است. دسته دوم اما در کوران هر مبارزه ای به جای اینکه سازمان یافته گی و رهبری آگاهانه را به رسمیت بشناسد، شورش های خود به خودی مردم را به انقلاب تعبیر کرده و بعد از چند صباحی با نیروهای چون موسوی و ... سمت گیری می کنند یا در بهترین حالت رنگین کمان می شوند. وای بر مردمی که از تاریخ نیاموزند و گرفتار موج اینان شوند.

اما در پایان ما یکبار دیگر با مبارزات مردم تونس و مصر نفس کشیدم، تا امید به رهایی را تنفس کنیم و نبض مان را به نبض مبارزاتشان دوختیم تا باور کنیم هر جا ظمی هست مقاومت شکل خواهد گرفت.

کمیته جوانان بلژیک [/http://committeebe.blogspot.com](http://committeebe.blogspot.com)

committeebe@gmail.com

2011-02-06